

ملاحظه‌ای دربارهٔ امنیت ملی

علی شمس اردکانی

سخن ما درباره امنیت منطقه‌ای و یا به تعبیر دقیقتر امنیت ملی و امنیت بین‌المللی در رابطه با سیاستهای خارجی و برنامه‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در منطقه است. اصولاً امنیت یک کشور دو جنبه دارد؛ داخلی و خارجی.

امنیت برون مرزی و تأمین امنیت با متغیرهایی در ارتباط است که از فراسوی مرزها بر امنیت داخلی و تمامیت ارضی یک کشور اثر می‌گذارد. طبق تعریف فوق، درک این نکته آسان می‌شود که در معادله امنیت یک کشور، متغیرهایی مطرح هستند که همگی از درون مرزهای آن کشور سرچشمه نمی‌گیرند؛ بنابراین کنترل آنها هم به صرف استفاده از نیروها و ارتباطات داخلی میسر نیست. علی‌الاصول مفهوم امنیت یک کشور با توجه به تمامیت ارضی و اعمال حاکمیت ملی این است که آن کشور تحت نظام منتخب و برگزیدهٔ مردمش (یا حکومتی که ادعای برگزیدگی و نمایندگی از طرف ملت را دارد) بتواند برنامه‌های ملی [در مقابل برنامه‌های بین‌المللی] خود را در اقتصاد، آموزش و گسترش خیر در نسل و حرث، به موقع اجرا بگذارد.

هنگامی که جمهوری اسلامی نوع حکومت خود را به خواست ملت و ضرورت انقلاب، «حکومت اسلامی» اعلام می‌نماید، در واقع در این اعلام بسیاری از اصول این حکومت به طور غیرمستقیم به اطلاع دنیا می‌رسد. هنگامی که قانون اساسی و متون رسمی حکومت مورد مطالعه قرار گیرد، روش و سیستم حکومت مورد نظر تا حدی از نظر تئوریک روشن می‌شود و با بررسی عملکرد آن دولت در یک دورهٔ زمانی، کم‌کم تصویری از شناسنامهٔ سیاسی کشور در ذهن ترسیم می‌گردد. جمع‌آوری اینگونه اطلاعات، گاهی برای مصرف شخصی است و زمانی در وزارت امور خارجه شناسنامهٔ سیاسی یک کشور برای طراحی چگونگی روابط با آن تهیه می‌شود.

برای جمهوری اسلامی، این شناسنامه بر صفت اسلامی که جمهوری دارد، مبتنی می‌باشد و آرمانهایش از تعالیم و دستورات اسلام نشئت گرفته و از سرچشمهٔ پربار انقلاب

نیرو می‌گیرد. از نظر تعلیمات سیاسی اسلام، به نظر می‌رسد وظیفه حکومت را حضرت علی (ع) بهتر از هر کس تفسیر و تبیین کرده است. آن حضرت در موردی وظیفه حکومت را سه چیز اعلام می‌دارد: ۱. اصلاح اهل، ۲. عمران بلاد و ۳. حفظ ثغور. اصلاح اهل یعنی ترقی و تعالی آدمها و نسلها، آن کس که بیسواد است، باسواد شود؛ آنکه دانشمند نیست، دانشمند شود و آنکه متخلّق به اخلاق اسلامی نیست، به این اخلاق متخلّق شود. به طور کلی هر عضوی از جامعه و هر نسلی از جامعه، در طیّ زمان در جهت اصلاح حرکت کند. بعد از اصلاح اهل، مسئله عمران بلاد مطرح است. روشن است که برای عمران بلاد باید آنجا که ساختمان نیست، ساختمان به وجود آورد؛ آنجا که کارگاه نیست، کارگاه و آنجا که مزرعه نیست، مزرعه ایجاد کرد و آنجا که اینها هست در توسعه اش کوشید و از نظر کمی و کیفی ترقی داد. در این مسیر امور، مسلماً به انسانهایی که مرحله ای از تعالی را طی کرده باشند احتیاج است. بدیهی است که تولید کارگاه ساخته و پرداخته انسانهای بیسواد و ناآموخته، از نظر کمی و کیفی، با کارگاه ایجاد شده توسط افراد دانش اندوخته قابل مقایسه نیست. داروساز درس نخوانده و یا یک عطّار ساده که متخصص علم گیاه‌شناسی و داروسازی نیست، مسلماً نمی‌تواند به اندازه آنکه در این رشته تحصیل کرده و دانش اندوخته به خلق خدمت کند. با این توضیح روشن می‌شود که عمران بلاد منوط به استصلاح اهل است؛ یعنی نیاز به آدمهای ساخته شده علم آموخته و وارسته دارد.

مرحله بعد، حفظ ثغور، یعنی حفظ مرزهای کشور است. جامعه ای که در آن انسانهای آموخته و تعلیم گرفته آماده به کار هستند و امکانات اجتماعی و فرهنگی و انسان‌سازی ایجاد کرده‌اند، مورد طمع دشمنان قرار می‌گیرد؛ اینجاست که دولت اسلامی سومین وظیفه اش را که حفظ ثغور است، باید به مورد اجرا بگذارد.

با توجه به مضمون فرمایش مولا، در حقیقت روابط بین المللی وسیله ای در تحکیم و حفظ ثغور سرزمین است و مسئولین بخشهای دیگر اجرایی در اصلاح اهل و عمران بلاد مسئولیت خود را همگام با برنامه حفظ شئون و ثغور بین المللی جمهوری اسلامی ایفا می‌نمایند. برای حفاظت ثغور، با امعان نظر به اینکه حفاظت عملی است که در نفس خود اقدامی ندارد مگر اینکه از جایی تهدیدی صورت گیرد، بنابراین باید بررسی کرد که مرزها از کجا مورد تهدید است. به عنوان مثال در یک مقیاس کوچکتر، اگر شما در شهری زندگی کنید که از نظر ایمنی و اقدامات پلیس و نگهبانی و دادگستری در شرایطی قرار گرفته که کسی را با کسی کاری نیست، بنابراین منازل هم اقدامات حفاظتی خاصی ندارد؛ اما اگر محیط زندگی به نحوی است که خانه و کاشانه هر کسی مواجه با تهدیدات بیرونی است، پس باید تمهیداتی برای حفاظت یا مقابله با خطرات در آن وجود داشته باشد. حال این سؤال

مطرح می‌شود که آیا جمهوری اسلامی مورد تهدید است؟ بسادگی می‌توان جواب مثبت داد. تهدیدات هم از درون و هم از بیرون است؛ تهدیدات فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نهایتاً نظامی. هر یک از این تهدیدها، بالقوه عامل تجاوز را با خود دارند که هر آن ممکن است تجاوز بالقوه، بالفعل شود. امنیت ملی و بین‌المللی دو موضوعی است که در اثر تجاوزات و تهدیدات، دائماً بر روی یکدیگر تأثیر می‌گذارد و از طرف دیگر در یک کشاکش بین‌المللی هر دو طرف قضیه بر حق نیستند.

فرض کنیم اگر در خلیج فارس امنیت کشور ما مطرح است و این امنیت مورد تهدید یا تجاوز قرار گرفته، مسلماً این تهدید یا تجاوز، طمع نامشروعی است علیه حقوق مشروع ما در منطقه. این بحث از اوایل انقلاب وجود داشت و عقیده ما بر این بود که ساده‌انگاری محض و برداشتی نادرست از روابط بین‌المللی است اگر تصور شود که دشمنان، انقلاب و کشور انقلابی را رها می‌کنند که به دنبال برنامه عمران بلاد و اصلاح اهلش برود و به توسعه دانشگاه، ساختن راه، بیمارستان و... همت گمارد؛ مگر اینکه پس از انقلاب، انقلابیون اعتراف کنند که از ارزشهای اعلام شده برای انقلاب صرف نظر کرده‌اند و صحبت‌های ابتدایی فقط شعار بوده است و لقلقه لسان.

دیگر از مسائلی که موجب تصادم منافع ملی کشورها می‌شود، مسائل اقتصادی جهانی است. کشورها قبل از هر چیز منافع اقتصادی خود را جزو تقدم حریم ملی خود قرار می‌دهند و در مورد حفظ این منافع، چه بسا جنگها، زد و خوردها، کودتاها، آشوبهای سیاسی و فعالیتهای مختلف صورت گرفته است. مسئله نفت در ۷۰، ۸۰ سال اخیر نمونه بسیار بارزی از مسائل اقتصادی است که در مورد امنیت ملی ایران و فضای سیاسی این کشور مطرح شده است. در ارتباط با منافع که خارجیان در ایران برای خود تصور می‌کردند و این منافع از طرف ملت ایران نامشروع به حساب می‌آمد، مسائل و بازیهای بسیاری آفریده‌اند. جریان‌ات نهضت ملی شدن نفت ایران که منجر به کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد و ۲۵ سال حکومت آمریکایی کودتا در ایران شد، جزو تاریخ معاصر است و همگان از آن اطلاع دارند.

از دیگر مسائل مهمی که بر منافع اقتصادی و تضاد بین کشورها اثر گذارده و از متغیرهای عمده است، موضوع کنترل ضربیه‌های تکاثر در داد و ستدهای بین‌المللی است. توجه به این امر بخصوص برای کشورهایی که داد و ستد بین‌المللی به مقیاس وسیع دارند، لازم است. فرض کنیم شخصی سرمایه‌ای دارد و با آن به کسب و کار مشغول است؛ بعد از یک سال دوره کارکرد اقتصادی بدون احتساب تورم، ۱۵ درصد سود خالص نصیب شخص می‌شود. حال اگر ۱۰ درصد یا دوثلث این سود صرف افزایش امکانات واحد شود، ضریب

تکثیر آن معادل ۱۰ درصد است. فرض بالا در سطح اقتصادهای ملی نیز گسترش می‌یابد؛ در جوامع و ملت‌های مختلف نکته مهم این است که انباشت سرمایه و ضریب تکثیر را اولاً افزایش دهند و ثانیاً به جای مصرف امکانات ایجاد شده جدید، آنها را صرف سرمایه‌گذاری در دوره‌های بعد نمایند تا انکشاف و توسعه اقتصادی سرعت یابد. بنابراین اگر به فرمایش حضرت علی (ع) برای اداره مملکت به دنبال عمران بلاد و اصلاح اهل باشیم، به این ضریب تکثیر باید توجه نماییم.

تولید و تجارت عمده در منطقه خلیج فارس، مربوط به نفت است. استخراج و تولید نفت و فرآورده‌های آن و تجارت و فروش بین‌المللی نفت از ضریب تکثیر که در تاریخ اقتصادی عالم کمتر سابقه داشته، برخوردار است. استخراج یک بشکه نفت با سنگینی متوسط، در اقتصاد تولیدی امروز، حداکثر ۲ تا ۲/۵ دلار هزینه دارد و بسیاری از اوقات این هزینه از ۸۰ سنت در هر بشکه هم کمتر است. حال اگر فرض کنیم که هزینه تولید متوسط هر بشکه نفت در منطقه، ۲ دلار باشد و قیمت فروش بین‌المللی آن در بندر محل تحویل، ۲۵ دلار، در اینجا با ضریب تکثیر که ۱۲۵۰ درصد است روبه‌رو هستیم. چنین درصد تکثیر در کار و ساز اقتصادی در سایر نقاط عالم و در سایر رشته‌ها وجود ندارد. ضمناً این درجه ۱۲۵۰ درصد تکثیر در شرایطی است که نفت به صورت خام فروخته شود. حال اگر یک بشکه نفت را به مواد پیچیده‌تر تبدیل کرده و بتوان آن را تغییر کیفی داد، یا ادغام ملکولی نمود (یعنی پلومرایز کرد) و یا در صنایع پیشرفته‌تر به پلاستیک و لاستیک تبدیل کرد، بهای همین بشکه به حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ دلار می‌رسد، یعنی با احتساب وزن بشکه، در حدود ۱۴۰ کیلو به کیلویی ۲ دلار فروخته می‌شود. به این ترتیب ضریب تکثیر به ۱۲۵۰۰ درصد می‌رسد. اگر بتوان سیر این امر را تا جایی ادامه داد که نفت خام تبدیل به مواد اولیه‌ای شود که در داروسازی به کار می‌رود، ارزش آن لااقل به بشکه‌ای ۵۰۰ دلار می‌رسد؛ یعنی ضریب تکثیر به ۲۵۰۰۰ درصد می‌رسد. واضح است که این ضریب تکثیر بی سابقه، مورد توجه و طمع دنیاست و آنها که مالک آن هستند به دلیل جذابیت این منابع دچار دردهای گوناگون از قبیل کودتا (مانند کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)، ایجاد حکومت‌های مصنوعی در گریه‌های مرزی و... می‌گردند.

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که کنترل بعضی متغیرها، بخصوص متغیرهای برون مرزی، برای عملکرد هر کشور، حتی اگر ابرقدرت هم باشد، امکان‌پذیر نیست. آیا کنترل انقلاب اسلامی حتی با در دست داشتن امکانات اقتصادی، نظامی، سیاسی و تبلیغاتی به صورت غیرقابل مقایسه‌ای برای ابرقدرتها امکان داشت؟ مسلماً نه. به همین ترتیب است که کنترل کامل متغیرهای منطقه برای هیچ نیرویی متصور نیست. گرچه همه متغیرها در اختیار

ما نیستند، ولی می‌توان آنها را ارزیابی نمود و در این موازنه نابرابر باید امنیت ملی را در برابر امنیت بین‌المللی مدنظر داشت. در بررسی متغیرها و برخورد منافع گوناگون باید توجه داشت که کدام یک از منافع دیگران مشروع و قابل احترام است و کدامیک نامشروع و در برابر کدام باید ایستادگی کرد. آنجا که منافع نامشروع و یا تهدیدی مشاهده شود، باید با آن مقابله کرد. این اقدام می‌تواند به صورت مقابله تبلیغاتی و سیاسی تا آمادگی برای برخورد نظامی باشد. هم‌اکنون بلافاصله پس از حریم دریایی ایران (۱۲ میلی آبهای ساحلی) کشتیهای جنگی آمریکایی موضع گرفته‌اند. از نظر حقوق بین‌المللی این کشتیها داخل خاک ایران نیستند، ولی از طرف دیگر آمریکا برای کشتیهایش حریمی معادل ۵ مایل در نظر گرفته که کسی به آن نزدیک نشود؛ هنگام مانور، محدوده حریم به ۱۵ مایل تبدیل می‌شود، در آن صورت حریم، ۳ مایل در داخل خاک ایران پیشرفت می‌کند. این خود یک موضوع قابل مطالعه از امنیت ملی است. امکانات ملی را باید به نحوی تقسیم کرد و معادله آن را طوری ترسیم نمود که این اطمینان حاصل گردد که عکس‌العمل حساب‌نشده‌ای اتخاذ نشود؛ واضح است که هر ملت طالب حفظ تمامیت ارضی سرزمین خویش است. به‌طور کلی کشورهای منطقه برای دارا بودن توانایی جهت اعمال حاکمیت ملی نیاز به مبادلات اقتصادی صحیح دارند، به عبارت دیگر برخورداری این کشورها از ضریب تکاثری که از آن یاد شد باید به نحوی باشد که با دیگران تضاد ایجاد نکند. در این میان باید گفت که دولتهایی که دست‌نشانده کامل شده و از حاکمیت ملی بریده‌اند بیشتر راجع به مسائلی که امنیت ملی کشورشان را تهدید می‌کند بی‌تفاوت هستند و فقط سعی در حفظ منافع قدرت و گروه حاکم دارند.

یکی از معیارهای اصلی قضاوت در مورد عملکرد دولتها، توانایی آنها در اعمال حاکمیت ملی است. توهم دشمنان ما و از جمله «صدام حسین» این بود که جمهوری اسلامی ایران توانایی لازم در دفع تجاوز را ندارد؛ لذا گمان می‌کردند که مقاومت دولت جمهوری اسلامی در عرض یکی، دو ماه از بین رفته و همه چیز از هم گسسته می‌شود. در حفظ تمامیت ارضی گرچه در حاکمیت جمهوری اسلامی فقدان هماهنگی مشهود بود، مع الوصف ملت مسلمان ایران کوشش خود را در این راه چنان به کار برد که دشمن مجبور به توقف شد. مسائل ادامه جنگ در بیرون راندن دشمن از خاک وطن اسلامی نیز که روشن است. این یک نمونه حماسی از دفاع از تمامیت ارضی در تاریخ معاصر است.

گاه اتفاق می‌افتد که منافع ملی مشروعی در منطقه برای کشوری که خارج از آن منطقه است، ملحوظ باشد. مثال بارز این امر کشور ژاپن است و منافعی که در حوزه خلیج فارس دارد. به این معنی که امنیت ملی ژاپن به مقیاس زیاد بستگی به نفت وارداتی

داشته و منافعی اقتصادی در فروش کالا به کشورهای منطقه دارد. اما کشور ژاپن عملاً حضور خود را به طریق نامشروع، مانند آمریکا یا حتی فرانسه، اعمال نمی کند؛ در واقع می توان گفت که ژاپن از حضور در منطقه متنفع است و منافع بالفعل آن کشور با منافع کشورهای منطقه کمتر تضاد و تباینی را که منجر به درگیری سیاسی شود به نظر می آورد.

با عطف توجه به منافع اقتصادی ژاپن در منطقه خلیج فارس، این مطلب به ذهن می رسد که آیا حضور یا منافع آمریکا از منطقه خلیج فارس نیز به همان نحو است؟ جواب منفی است. چون آمریکا در یک داد و ستد متساوی الطرفین عمل نمی کند. در زمان شاه، منافع مورد نظر آمریکا که عمدتاً عبارت از انتفاع از ضریب تکاثر در رابطه با نفت (چه قبل از افزایش قیمت در ۱۹۷۳ و چه بعد از آن) بود، توسط رژیم شاه که نقش ژاندارم منطقه را به عهده گرفته بود، تأمین و تحکیم می گردید. اما انقلاب اسلامی ایران، حفظ استحکام منافع آمریکا را به نحوی که وجود داشت، دگرگون کرد. برای ادامه و حفظ این منافع که از نظر انقلاب و توده های مردم سایر کشورها نامشروع جلوه می کرد، می بایست ژاندارم جدیدی گمارده می شد، یا خود آمریکا در منطقه حضور بالفعل می داشت. برای انتخاب ژاندارم از میان کشورهای منطقه، عراق و حکومت عربستان سعودی هیچ یک واجد شرایط نبودند. حکومت عراق به دلیل آرایش نظامی، عدم بُعد استراتژیک و ناهمگونی تاریخی و ملی و داشتن پیمان و ارتباط سیاسی قبلی با اتحاد شوروی نمی توانست کلاً یا جزئاً نقش شاه را به عهده بگیرد. مآلاً آمریکا در حالی که هر دو کشور فوق الذکر را برای ایفای قسمتی از وظیفه ژاندارمی منطقه مجهز می نماید، خود نیز با ایجاد پایگاه های جدید، در منطقه حاضر می شود. نکته جالب اینکه ایجاد همه این پایگاه ها به طریقی است که علیه مرکز تحرک ضد-آمریکایی، یعنی جمهوری اسلامی ایران، قابل استفاده باشد. گذشته از آن، حضور ۳۰ کشتی نظامی در منطقه، حضور ناو فرماندهی «لاسال» در خلیج فارس است. آنها در حقیقت اطراف خاک جمهوری اسلامی دو حلقه برای حفظ منافع نامشروع آمریکا ایجاد کرده اند. ابتدائاً حلقه ای است که در خلیج فارس با آن مواجه هستیم و دیگری حلقه وسیعتری که اولی را در بر می گیرد و شامل بعضی از کشورهای خاورمیانه عربی، شمال آفریقا، رژیم اشغالگر قدس و مصر، دو طرف باب المندب و ناوگانی که در دریا های عرب و عمان حضور دارد، می شود تا نهایتاً به مرکز فرماندهی کل در مجمع الجزایر دیه گوگاریا می رسد.

در سیاست داخلی آمریکا، درگیری منافع در خلیج فارس در ردیف درگیری عام منافع آن کشور با منافع اتحاد شوروی طبقه بندی می شود. بدین ترتیب بحث ما معادله پیچیده تری که تضاد و درگیری منافع آمریکا با روسیه در مقیاس جهانی است را نیز در بر می گیرد. در این معادله جدید، نقش کشورهای درجه دوم مثل چین و ممالک اروپای

غربی در عین حال جالب و قابل بررسی است.

پس از اشغال افغانستان توسط نیروهای شوروی، مرز ما با آن کشور عملاً حدود ۱۰۰۰ کیلومتر افزایش یافت. درست است که تضادهایی در معادلات سیاسی و تصمیم‌گیریهای ما وارد می‌شود، اما مسئله مهم سنجش منافع است که دو ابرقدرت در این منطقه از جهان و در کشور ما ملاحظه می‌نمایند. روشن است که در جریان حفظ امنیت ملی و استصلاح اهل و عمران بلاد چطور باید با چنین مسائل دقیق و دوجانبه و گاه چند-جانبه بین‌المللی برخورد نمود و توجه داشت که برخورد سیاست ما با افغانستان می‌تواند به گونه‌ای باشد که علیرغم موفقیت آمریکا در جهان و تضاد منافعش با شوروی، جمهوری اسلامی ایران روشی درپیش گیرد که منشأ آن صرفاً تحکیم حاکمیت و امنیت ملی ایران باشد.

مثال دیگری از نظر رابطه کشورهای روشن می‌نماید که ارتباط مسائل ملی و بین‌المللی همیشه مسائلی نیستند که از یک بُردار برخوردار باشند؛ حکومت عربستان سعودی اظهار می‌دارد که با دولت ایران به شرط اینکه در امور داخلی آن کشور دخالت ننماید درگیری ندارد. به عبارت دیگر می‌خواهند چنین وانمود کنند که تا زمانی که حاکمیت ملی عربستان از جانب جمهوری اسلامی نقض نشده است، عربستان سعودی نیز حاکمیت ملی ایران را محترم می‌دارد. حال آیا مفهوم این امر همکاری آن کشور با جمهوری اسلامی در مورد حضور ناوگانهای آمریکایی برای دفع و رفع این حضور است؟ مسلماً نه. اما در عین حال در مورد تمامیت ارضی و حفظ حاکمیت ملی، این دو کشور می‌توانند به نقاط مشترکی برسند؛ معنای این توافق لزوماً همسویی بُردارهای کلی سیاست این دو دولت در منطقه، که منبعث از درگیریهای جهانی است، نمی‌باشد. به هر حال در مورد حضور ناوگانهای آمریکا در خلیج فارس و دریای عمان، همه کشورهای منطقه مستحضرند که قصد آمریکاییها لنگر انداختن کشتیهای ماهیگیری یا تعلیم شنا به ملوانها در آبهای گرم نیست. ماهی و شنای مورد نظر آنها، هم بر ما روشن است و هم بر اصحاب طرف دیگر قضیه؛ اما این سؤال مطرح می‌شود که در این بُرهه از زمان، با متغیرهایی که برای محاسبات مربوط به چگونگی اعمال حاکمیت ملی در دسترس ماست، چگونه باید مصداق سیاسی دستورالعمل اسلامی را در مورد روابط سیاسی بین‌المللی پیدا کرد.

به این ترتیب روشن می‌شود که ترسیم خطوط سیاست بین‌المللی برای حفظ ثغور، کاری آسان و ساده‌انگاری نیست. به عبارت دیگر، اشتباه مختصری در برآوردها موجب می‌شود که به جای ایجاد جوی که رساننده پیام انقلاب به ملت‌های دیگر باشد و صدور انقلاب را در مفهوم غیربرخاشگرانه اش تسهیل کند، موجب شود که حلقه‌های امنیت ملی

تنگتر شود. به یاد می آوریم که در اوایل انقلاب، بعضی از گروه‌ها در پی ایجاد درگیری جمهوری اسلامی با دو کشور شرقی و غربی ایران، یعنی ترکیه و پاکستان، بودند که دقیقاً همان بود که در نظر آمریکا قرار داشت. آنچه باید روش جمهوری اسلامی در ارتباط با همسایگانش باشد، دکترین پیچیده‌ای است و نکته اصلی که باید ملحوظ نظر داشت این است که جمهوری اسلامی نه تنها برهم زنده نظم و امنیت منطقه و موجب اخلال در مرزها نیست، بلکه حافظ امنیت است و حقوق دیگران را نیز محترم می‌شمارد. البته می‌بایست دیگران را مطمئن نمود که این احترام به امنیت ملی دیگران به دلیل ضعف و از موضع ناتوانی نیست؛ چرا که به تجربه بر همه ثابت شد که اگر فقط در منطقه یک دولت قادر به ایستادگی در مقابل تجاوز باشد، آن جمهوری اسلامی است. به هر حال اصل احترام به امنیت ملی دیگران و تمامیت ارضی کشورها و خواستار دوستی و مودت با دولتهای همسایه بودن، اصلی است که در روابط خارجی کشورها همواره ملحوظ است. مسائل سیاسی و عقیدتی سایر کشورها در واقع در داخل کشور توسط مردم و بنا بر خواست آنها حل و فصل می‌گردد، زیرا هنگامی که منافع ملی کشوری وجه المصالحه منافع دیگران نباشد، در طول مدت منافع مردمی که در داخل کشور با حکومت خود در حال مبارزه هستند، تأمین خواهد شد.